

۱۴
۳۸۷/۸/۱
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۹۴۸۴

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۸۵-۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: تعداد نفوس شهر تهران

مؤلف: ۱۳۰۲

موضوع تألیف: ۲۳۶۱۰

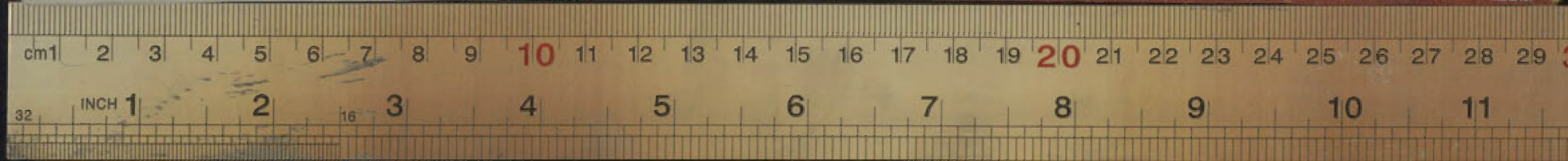
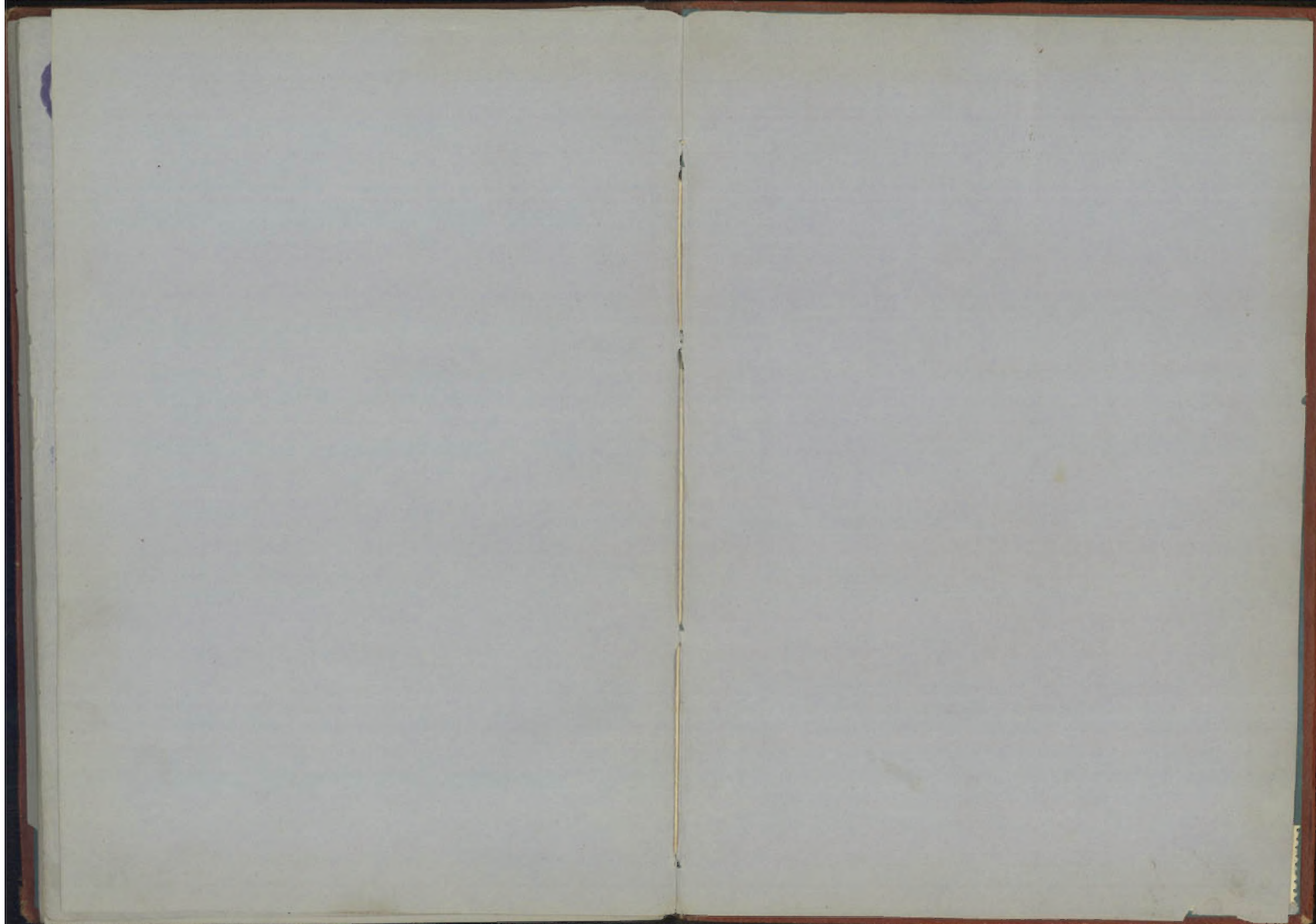
تقدیمی: ۲ اسنخ

شماره دفتر: ۲۳۶۱۰

۷۸۹۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خطی - فهرست شده -
۹۴۸۴





تقدیمی حسن مهینوی مجری
مکتبخانه مجلس شورای ملی
آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی

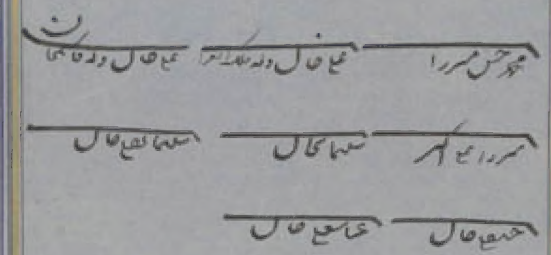
در بزرگداشت انجمن
تقدیمی حسن مهینوی مجری
در آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

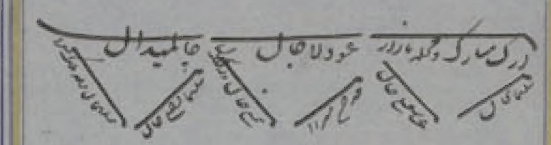
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله جميعين
و بعد چو برب هر رضا جریان در ای جهان
و او رکبتی ستان ملک بخت و جاد و خداوند و بهیم
و کاه و سطل و ابدال و انقار و ابدال و انقار و انقار
نمرا آید پیش عاری از غدا آله عکس و سطره مقرر شد که این
جان شاربجه نفی جمعیت در اختلافه مصره را از روی
تحقیق و دقیق شکر کند جان شاربجه که هرگاه بخود خود نشا
مقصود می چنین خدمت بزرگ شود اقلایک لبطول خواهد
انجام مید و انوقت علاوه بر آنکه ظاهر این منبر که در انجا

خدمت مرجوعه بخود و قصوری در زنده و کمال نموده از
طرف در عرض آن مدت دید چه بسیار چشمتان و بعد
نفوس واقع شود و آنچه جمعی طراف پر اکنه میزند و جمعی
بسمت در اختلاف توجه میکنند و جمعی از کتم عدم بعرض خود
می نهد و سوال آن در طرف در مدرسه مبارکه در آن
مبعض مبتدی فلان عدم رضی مقرر شد و چند طبقه شاکر داد
که بعضی از آنها نزد یک است فارغ تحصیل شوند و در امت
در تحصیل یقین بازمی مانند بلکه آنچه کتب نموده هر یک از ایشان
میکنند پس با شاره نوبت شرف و الا حشاک لفظه در علوم
مصلحت چنان دید که این خدمت را بسیاری جمعی از
متعلمین خود انجام دهد پس از این آنها همت نفرستاد
بزرگ معقول و مودب را با هوش را حاضر نمود که اسامی

انها از مهر در است



و اول بحرف حصار قدیم تدا نمود و در ک مبارک طاعت را
 با چهار حقه بزرگ که عود لا جان شد با چای میدان و سبزه
 و حقه باز در میان آنها صفت نمود و از مهر در



و با آنها دستور العمل داد که هر دو نفر با هم
 حرکت کنند و چون وارد کوچه شوند همیشه ضلعی را که سمت
 شمال بیشتر باشد یک از آن دو نفر چنان کنند و ضلعی را که

سمت جنوب یا مغرب باشد آن دیگر ضلع اول را بینم
 نهاد و ضلع دوم را بر دوازده نوبت شهرت و الا با هر
 دسته یکدو نفر از دهمایشه ای مملات یک نفر از
 دوازده مدرسه مبارکه و دو نفر اول از سر بازار
 همراه کرد و از روز شنبه نهم رمضان بعل شروع کرد
 و چند روز اول نظر باینکه خوب لغز مانوس شوند و
 مکنه بکار اتمفقا حرکت داد و خود جان نثار همیشه
 با آنها بود و در ب هر خانه که وارد میشد مرد بزرگتر صاحب
 میطلبید و اگر او حاضر نبود زن بزرگتری قله را نشسته و میکرد
 سوال و چون دیده که عموم مردم رز و کور داشت
 کمال حشمت و شجاعتی دارند از حقیقت کوه و خیالات
 و ایه در سر گرفته اند من جمله کمان کشیده که مقصود از این

دولت ابدیت از شخصیت پسند صرف خنده
از آنها گرفته شود یا غریبا و مفارقة را از شهر پر و کسند
بالبینه از آنها سری گرفته شود و مثال آنها را اگر برین خنده
فانده شد شخصیت از روی معیقه کمال صحت
خواهد داشت و بکدام تعریف چرا که جان نثاران
نبود که وارد خانه و خیال مردم شود و صاحب خانه را
سرشار کند و تحقیق مطلب موقوف بود به قبول و جواب
و انجالت نه مخصوص ال ابرار است در سایر محالک
باقا چنین بود و هنوز در بعضی از ولایات باقی است
شهریان در وقت شخیص عدد نفوس بلاد محال کنند
مقصود وضع لایست در عایا و قشخیص عدد نفوس
دری محال کنند مقصود گرفتن سرانست پس نتیجه

با چار و در بی خانه که دارد و میسر ربع عمت
مطل شده صاحبخانه را بگویند و هزاران مطلب میسر کرد باز
خود و مطهر شده احتمال میداد که خلاف بگویند لهذا
مسلک محمله از آنها میسرید اول از عدد مجموع
مردان که شب در آن خانه مسووف میشدند از آنجا و نوکر
و صاحبخانه و اچاره نشین و غیره و دوم از عدد زنان
بزرگ سیم از عدد طحال شیرخوار تا بچل از دگور
و انات چهارم از عدد جوانان بزرگتر از بچال
تا پانزده ال از دگور و انات پنجم از عدد خواص
و غلام سیاه ششم از عدد کنز سیاه هفتم از عدد دایه
و خدمتکار کسین هفتم از عدد مجموع اشخاصی که در آن خانه
مسووف میشدند عموماً از صغیر کسیر سیاه هفتم و دگور و انات

آقا و نوکر صاحبخانه چهارهشتین و آنوقت این جواهر را با هم
 دیگر موزنه کرده اگر خدای میگذرد زود برزید و اگر نه
 مواخذه کرده بعد تصحیح میشود و بعد سوال میکرد از عدد
 اشخاص بل جلیل قاجار که در آنخانه منزل دارند و از عدد
 اشخاص طهرانی و اصفهانی و آذربایجانی و غیره و این عدد
 نیز با هم دیگر موزنه میکرد و قبل از آنکه از صاحبخانه بطلب
 سوال کند یا بعد از آن زرد بهیشتی محله که در آنجمله ^{چند} ^{هنگام}
 داشت سوال محضری میکرد و با اعداد این مطابقه میخورد
 و چون سوال و جواب مدتی بود و بطول می انجامد از
 اهل خانه تا عذایات میدید و کنایات می شنید و تحقیر
 و آنوقت زود در آنخانه گذشت بهرب و دیگر وارد میشد
 و بهال دستور بعمل رقیق میکرد و بعد از آنکه متعین این

دستور العمل را خوب آموخته آنها را در محبت پراکنده کرده
 هر دوشه جداگانه متول عمل بودند و خود جان تا رجب روز
 در محبت سکنت و بدوشه و سه سرکش و در وقت میکرد
 و از طلوع شام تا حوالی غروب متول بودند تا از عمل
 درک بدارد و محبت و داخل شهر فارغ شدند و محبت
 همه خانه را از رای و ادب شخص نموند بدون استقامت
 جز عمارت خاصه عیسیفرت شاه و آنوقت بخرج شهر
 پرچمت و خانه های طرف راست و چپ حصن و خندق
 و در محله ماصره نیز با این همان چهار دوشه خدمت نمود
 و هر کدام را بر سر کار کرد و خود نیز با آنها در گردش
 بود و آنچه خانه و کارهای دقلعه در جوف اینها واقع
 بود ضبط نمود و روز دوازدهم ذی قعدة احرام بگذاشت

۸
 فارغ شد و محل قریب و دوماه بطول انجامید و بقدر وسع و کثرت
 و انجام خدمت سعی و کوشش نمود و حتی اهلان وقت کرد
 که بحقیقت مقرون شود با وجود اهل بنی کپای مبارک عرض
 میکنند که جمیعت در آن خدمت و قضا و کفایت که شخص نموده
 بلکه عرض میکند که حدی را ممکن است پیش ازین وقت نماید و
 شخص نفی را ازین حد که بدست آمده بحقیقت نزدیکتر کند
 در او فائده حاصل معارف شود با حفظ خدق و با اخذ تفاوت
 ترتیب قیمت در ارضی خارج شد و با اخذ قیمت زمینهای خوب
 شد و حاصل کسب را قییم که بتدریج مردم بر آنها عمارت بنا
 نمودند و آنرا جمعیت در آن خدمت را بر سرپا نهاد و چهل و شصت
 و دویست پنجاه نفر یافت و عدد بدیوت را نه هزار
 و با نفد و ثبات و باب و بر فرض آنکه در عدد اوّل نفر

و چنانچه در آن وقت شده باشد بقینا در عدد و ثانی بهیچ خدمت
 واقع نشده زیرا که بهیچ خانه در قلم نیفتاده و همه را باب یک
 شمرده و چون عدد اوّل را بر ثانی جمعیت کنیم خارج
 قیمت رزده می شود یعنی که بطور وسط جمعیت هر خانه در غیر
 و کثیر رزده نفر است و این عدد اگر چه منظر قبل بنظر نماند
 حال شایسته می شود که اگر شخص تو بهر در و خانه و خیال مردم
 شود و جمع را برای این سر شمار نماید محال است که جمیع
 متوسط را ابعده و مجده بر نماند یعنی که تمام جمعیت در آن
 بصورت و خدمت هزار نفر را که بعد از تحقیق در سید که معلوم شده
 که در ثلث خانه های در آن خدمت جمعیتش شش هفت نفر است
 چرا که بیاری از مردم مثل تجار و در باب قلم خانه های بی
 دارند و جمعیتش اهل بیگمرد است و یک زن و یک و طفل

و یک کثیر باشد که یک نفر در آن باشد که در هیچ چاره نشین
 بجا نماند و ده نمیدهند معروفست که در خانه نبود آن
 جمعیت از همه جا بیرون است و گفته است طاعت با وجود آن
 خود جان نثار عدد و کل نفس آنها را از صغیر و کبیر هزار نفی
 بمقتل و هت نفیست بعد از آنکه در جمیع خانه های آنها
 و در دشته طاق طاق بمهر و اسرار نمود و عدد و بیست
 آنها را صد و هشت باب یافت و دل چو آن عدد
 اول را بر ثانی قسمت کنیم خارج قسمت اندک از ده که شش
 یعنی که بطور وسط در هر خانه بود و ده نفر جمعیت عقار
 عموم ناس برین است که جمعیت در آن خانه اقل از یک و میرسد
 و لیکن این عقیده فاسد است و به مافیه زیرا که ثانی هنوز
 ده هزار و صد هزار نفر جمعیت را در محل مکوف و بلدان

نمیده اند تا از از روی نهند هزار نفر را که کشند
 و چه بسیار مناسب آمد در اینجا مشا ذکر کنیم بجهان و کائنات
 بر صد معلوم نموده اند که عدد جمیع کواکب آسمان که بید
 رویت شود از قدر اول که روشن تر و درست تر از
 همه باشد تا قدر ششم که بیدهای و بتوان رویت کرد
 چهار است و در افق در آن خانه هزاره تنهانش چهار هزار
 و نصد کواکب و آنکه عموم مردم برین عقیده اند که کواکب
 مرئی آسمان بحساب و شمار در نمی آید و همین شال کائنات
 برای اثبات عرض جان شار

بجمله میانی که از پنجیم تا قسیم از تقریر است در بر جمله اول
 عدد شصت صحت از صغیر و کبیر و دویسم عدد شصت
 اجزای آسمان از صغیر و کبیر سیم عدد مردان بزرگ از سیاه

و خفیه چهارم عدد زنان بزرگ کسبیه و خفیه پنجم عدد
 طفل شیرخوار تا پنج که از ذکور و اناث ششم عدد جوانان
 از پنج ل بزرگتر بشند تا پانزده ل از ذکور و اناث هفتم
 عدد و خواجه و غلام کسبیه هشتم عدد و کسبیه نهم عدد و آ
 و خدمتکار و کسبیه یعنی زنان که در فقر و پریشانی برای
 این خدمت در خانه های مردم می نهند دهم عدد نوکران
 مردم یعنی اشخاص مطاع که از علوم و حرف و صنایع به بهره ای
 و محض عجز و تصور خود نوکری اختیار نموده اند و سده بقا تعداد
 در تزیاید شده یازدهم عدد بیوت دوازدهم عدد و در صغیر و کسب
 سیزدهم عدد و اشخاص مطاع که لال بشوند یا در طحال متولد شده اند
 در صغیر کسبیه و ذکور و اناث چهاردهم عدد و اشخاص مطاع و در
 عدد و اشخاص از ده سال تا نوزدهم عدد و طایفه که در مدرسه ها

متوقف شده هفدهم عدد و اشخاص مطاع در فضل و تقابل و کسبیه
 میروند و سجد هجدهم عدد و اشخاص مطاع در فضل و تقابل و کسبیه
 و مفرج نوزدهم عدد و در و تقابل بیستم عدد و در کسبیه و کسبیه
 متوقف شده بیست و یکم عدد و در ارمه بیست و دوم عدد و در
 و عدد بیوت اناث بیست و سوم عدد و در کسبیه و کسبیه
 عدد و سجد بیست و پنجم عدد و در کسبیه و کسبیه
 بیست و ششم عدد و در کسبیه و کسبیه عدد و در کسبیه
 سترانه و غیره تا بیست و نهم عدد و در کسبیه و کسبیه
 کوره پزی سی و یکم عدد و در کسبیه و کسبیه عدد و در کسبیه
 بسا و خفیه بیست و دوم عدد و در کسبیه و کسبیه عدد و در کسبیه
 و کسبیه در نوبت اول کمال صوبت و حال شروع میکنم
 به ذکر این اعداد

و غلام سیاه دود هزار و پندشت و شست نفر نوکر در جلد ران
بزرگ چهل شش هزار و شست و سه نفر زن محترمه و زنان بخار
دود هزار و پندشت و پست خفگیر سیاه و سه هزار و شست و دود
دایه و مخدیار و در جلد عدد کل نفوس عیت و هزار و شست
فخارند و سی و نه هزار و دویست و چهل و پنجاه طرانی و سه هزار
و نهصد و پنجاه و پنجاه مصفا و شست هزار و دویست و پنجاه
و باقی که بمشاه و پندشت و پندشت و چهل و شست نفر شیه فقره
مثل خانه ویرانی و عرانی و غیره و لیکن شیراز ایل که نمانده و
بر تنب نفیله بر یکدم انجملات را ذکر میکنم

اول باب در بیان معانی

حد و کل نفس سه هزار و چهار صد و هفت ارباب و صد و هشتاد و پنج نفر
و صد و نو و نفر صاحبخانه اند و سه صد و بیست و چهار نفر عماره

و در جمعه همان عدول میزدند و بقیه می و نه نفر مردان
 بزرگ اند و هشتاد و نه نفر زنان بزرگ و چهار صد و
 بیست نفر طفل و بقیه و بمشایخ و بقیه جوانان و در جمعه مردان
 بمقتضای جبل و چهار نفر اقبان کسبه نیز و سیزده نفر غلام
 سیاه و هشتاد و شش نفر نوکر و در جمعه زنان شصت و هشتاد
 و شش نفر زنان محترمه اند و نه نفر کنیز سیاه و صد و نوزده نفر
 صد و نوزده نفر و در جمعه همان عدول بمشایخ و بقیه و چهار صد
 و هشتاد و نه نفر طرانی و بمشایخ و شصت و هشتاد و نه نفر و چهار
 نفر در یکای و چهار صد و چهار صد و نه و نه نفر مشرق

و و تم می شود

صد و کل نفوس سی ششده در و چهار صد و نود و پنج مرتبه
در این جمله است و نه هزار و صد و بیست و دو نفر صاحب

و پشتر از صد و چهل و سه نفر از کشتن و از جمله همان عدد
 کل برده هزار و دوازده نفر مرد بزرگ و پسر و هزار و صد
 و نه نفر زن بزرگ و پسر از دودلیت و چهار و ده طفل و چهار
 و صد و شصت نفر جوان و از جمله مردان بزرگ و پسر
 و پشتر از چهل و نه نفر از آن کسب آن و دودلیت و چهار و صد
 و نه نفر و غلام سیاه و سه هزار و صد و نود و دو نفر نوکر و از جمله
 زنان بزرگ و ده هزار و پشتر از سی و هشت نفر زن محترمه و نه
 و هزار و پشتر از سی نفر و ایه و صد و هزار و چهل و پشتر از سی و نه
 و از جمله آنان عدد کل برادر و دودلیت و شصت و شصت نفر و پشتر از
 و یازده هزار و چهار صد و نود و هشت نفر طرانی و هزار و صد
 و هشتاد و نه نفر صفیانی و هزار و نه صد و شصت نفر از کاتبان
 و نوکر و هزار و پشتر از سی و هشتاد نفر غرقه

سیم محمد علی

عدد کل نفوس محمد سی و چهار هزار و پشتر از چهل و شصت نفر است
 و از این جمله پشتر از هزار و نه صد و شصت و پشتر از صدها و پشتر از
 و شصت و پشتر از دودلیت و شصت و شصت و از جمله همان عدد کل
 یازده هزار و پشتر از چهل نفر مردان بزرگ و یازده هزار
 و پشتر از شصت نفر زن بزرگ و پشتر از پشتر از شصت و شصت و پشتر از
 و پشتر از صد و شصت نفر جوان و از جمله مردان بزرگ و پسر
 و پشتر از شصت و پشتر از آن کسب آن و پشتر از شصت و شصت نفر
 و غلام سیاه و پشتر از دودلیت و شصت و شصت و از جمله زنان
 بزرگ یازده هزار و صد و شصت و پشتر از سی و هشت نفر زن محترمه و نه
 و دودلیت و پشتر از دودلیت و سی و دودلیت و دودلیت و دودلیت و دودلیت
 و پشتر از جمله آنان عدد کل سیصد و پنجاه و شصت نفر و پشتر از

ده هزار و نهصد و هشتاد و پنج نفر از آن ده هزار و صد و نه نفر
 و نهصد و هشتاد که نفر از یکایا و بیست هزار و صد سی و هشت نفر
 معرقه

چهارم جمله

عدد کل نفوس جمله بیست و نه هزار و نهصد و هشتاد و پنج نفر است
 و در این جمله بیست و دو هزار و نهصد و هشت نفر صاحبان و شش هزار
 و نهصد و هشت نفر شش هزار و نه نفر و در این جمله هان عدد کل
 یازده هزار و دو نفر مردان بزرگ اند و ده هزار و نهصد
 و هشتاد و نه نفر زنان بزرگ و چهار هزار و صد و هشت نفر
 طفل و نه هزار و نهصد و بیست و نه نفر جوان و در جمله مردان
 بزرگ بیست هزار و صد و بیست نفر آقایان و بیست هزار و صد
 و چهل و بیست نفر خانها و غلام بسیار و ده هزار و نهصد

سی و پنج نفر نوکر و در جمله زنان بزرگ نه هزار و نهصد و هشتاد و پنج نفر
 زنان محترمه اند و چهار صد و هشتاد و بیست نفر کنیز بسیار
 و نهصد و هشتاد و پنج نفر و این ده هزار و صد و نه نفر هان عدد
 کل صد و چهار نفر قاجارند و هزار و نهصد و هشتاد و چهار نفر
 هزاران و هزار و دو بیست و پنج نفر و ده هزار و چهل و
 نه نفر از یکایا و بیست و دو هزار و چهار صد و سی و
 بیست نفر معرقه

پنجم جمله

عدد کل نفوس جمله بیست و نه هزار و نهصد و هشتاد و پنج نفر است
 و در این جمله بیست و دو هزار و نهصد و هشت نفر صاحبان و شش هزار
 و نهصد و هشت نفر شش هزار و نه نفر و در این جمله هان عدد
 کل نه هزار و نهصد و پنجاه نفر مردان بزرگ اند و ده هزار

و چهل و پنج نفر زنان بزرگ و ده هزار و شصت و پنجاه و یک نفر
 طفل و ده هزار و دویست و بیست و شش نفر جوان و در جلد
 مردان بزرگ هفت هزار و صد و هشتاد و چهار نفر آقایان
 یکصد و اند و صد و هشتاد و پنج نفر خواجه و علمایا و دویست و
 صد و نود و یک نفر نوکر و در جلد زنان بزرگ بیست هزار
 و هشتصد و بیست و چهار نفر زنان محترمه و چهارصد و سی و پنج نفر
 کنیز یا و شصت و هشتاد و شش نفر عسکرها و در جلد هان عدد
 کل نود و یک نفر قاجار و دویست و ده هزار و دویست و شصت نفر اطراف
 و دویست هزار و سیصد و هشتاد و چهار نفر اصفهان و هزار و چهار
 صد و هشتاد و پنج نفر اذربایجان و دویست و ده هزار و شصت و دویست
 نفر تفرقه

ششم جلد بیست و ششم

عدد کل نفوس متحد سازده هزار و شصت و پنجاه و بیست و شش
 و درین جلد یازده هزار و دویست و سی و یک نفر صاحبخانه
 و چهارصد و شصت و بیست نفر اجاره نشین و در جلد هان عدد کل
 بیست هزار و سیصد و سی و پنج نفر مردان بزرگ هزار و چهار
 و شصت و بیست نفر زنان بزرگ و دویست هزار و صد و شصت
 طفل و هزار و شصت و بیست و شش جوان و در جلد مردان
 بزرگ ششصد و صد و هشتاد و شش نفر آقایان یکصد و بیست و
 دویست نفر خواجه و علمایا و هزار و شصت و بیست نفر نوکر و در جلد
 زنان بزرگ چهارصد و صد و بیست نفر زنان محترمه و اند
 و صد و هشتاد و یک نفر کنیز یا و دویست و هشتاد و بیست نفر
 و در جلد هان عدد کل صد و بیست و شصت نفر قاجار و دویست و ده هزار

و چون این تفصیل معلوم شد بعضی فقرات در ضمن شخص
عدد و نفرات است آمده که ذکرشان خالی از فایده نیست
عدد و طلاب که در مدرسه میکنند و در هر هزار و چهار صد و شصت و سه
نفر است و در فضل استانی بسیاری در آنجا بطرفه پانزده
شوند و عدد اشخاصی که در فضل استانی حکماً به بیلاق میرود
بیشتر بر از نفره و عدد اشخاص ناقص اعضای که بتدریج
باقیم صد و پانزده نفره و عدد درویشان صد و یازده نفر
و عدد خرمنها که در در هفتده سهفت پنجاه از مرد و زنان
و طفل صد و سی نفر است و عدد دروازه پزار و شش

محمد و نبوت و ارشاد محمد ص

در ادک بر یک سطر صد و نود و پنج باب در عو^{لا} جان
در هزار و نهصد و پنجاه و شش باب در جالی^{ان} و هزار
و سیصد و چهل و هفت باب در کلم^ح پرورد و نهصد و شصت و نه
باب در محله بارز پرورد و چهارصد و هشتاد و شش باب
در محلات خارج شهر پرورد و چهار باب
عد و ابواب بعضی بنا بر اینست شخص نمود و لیکن قسم است
چند عدد از رقم هشتاد و سه عدد چهل و هفت باب
عد و مدارسی رخ باب عد و نکایا سی و چهار باب
عد و دکان خنجرانی صد و هشتاد باب عد و حمامهای
عام صد و نود و باب عد و کاه و انرازی تاری^{ان} و غیره

مقدور و دیوان

مقدور و دیوان ۲۹۱۵۲

مقدور و دیوان ۷۳۴۳

مقدور و دیوان ۳۶۲۹۵

مقدور و دیوان ۱۳۹۱۲

مقدور و دیوان ۱۳۱۵۹

مقدور و دیوان ۵۲۱۲

مقدور و دیوان ۵۱۶۵

مقدور و دیوان ۳۶۲۹۵

مقدور و دیوان ۹۵۲۹

مقدور و دیوان ۲۷۱

مقدور و دیوان ۳۱۹۲

مقدور و دیوان ۱۵۵۳۱

مقدور و دیوان ۱۵۳۵

مقدور و دیوان ۱۵۲۱۰

مقدور و دیوان ۱۵۳۷۴

مقدور و دیوان ۳۶۲۹۵

مقدور و دیوان ۱۲۹۸

مقدور و دیوان ۱۱۲۹۸

مقدور و دیوان ۱۹۸۹

مقدور و دیوان ۱۹۵۵

مقدور و دیوان ۱۹۷۸

مقدور و دیوان ۳۶۲۹۵

مقدور و دیوان ۲۹۱۵۲

مقدور و دیوان ۷۳۴۳

مقدور و دیوان ۳۶۲۹۵

مقدور و دیوان ۱۳۹۱۲

مقدور و دیوان ۱۳۱۵۹

مقدور و دیوان ۵۲۱۲

مقدور و دیوان ۵۱۶۵

مقدور و دیوان ۳۶۲۹۵

مقدور و دیوان ۹۵۲۹

مقدور و دیوان ۲۷۱

مقدور و دیوان ۳۱۹۲

مقدور و دیوان ۱۵۵۳۱

مقدور و دیوان ۱۵۳۵

محمد صالح المنجد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

۱	۱	۷	۲	۵	-----	مردم
۱	۱	۷	۲	۵	-----	مردم
۵	۱	۷	۲	۵	-----	مردم
۵	۱	۷	۲	۵	-----	مردم
۳	۲	۵	۲	۷	-----	مردم

۱	۵	۸	۶	۱	۱۵۱ کیلومتر
		۸	۸		۱۵۲ کیلومتر
		۷	۹	۱	۱۵۳ کیلومتر
۱	۱	۱	۸	۵	۱۵۴ کیلومتر
		۴	۸	۲	۱۵۵ کیلومتر
		۴	۹	۸	۱۵۶ کیلومتر
۱	۱	۵	۴	۱	۱۵۷ کیلومتر
۳	۳	۵	۴	۷	۱۵۸ کیلومتر

۲۰	۱	۱۰۰
۹۹	۱	۲۰
۲۱	۱۰	۱۰۰
۹۹	۱	۲۰
۲۰	۱	۱۰۰
۹۹	۱	۲۰

(Handwritten musical notation on staves)

۲ ۳ ۷ ۵ ۷ -
 ۵ ۹ ۶ ۶ -
 ۲ ۱ ۵ ۷ ۳ -

۱	۱	۵	۲	-----	۱۰۰
۱	۵	۹	۷	-----	۱۰۰
۲	۱	۵	۹	-----	۱۰۰
۳	۵	۲	۹	-----	۱۰۰
۲	۹	۵	۳	-----	۱۰۰

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

۱	۵	۴۵	۲۵	۲۵
۱	۱	۱	۱	۲۵
۱	۲	۵	۲۵	۲۵
۲	۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲	۲	۲۵	۲۵	۲۵
۲	۲	۲۵	۲۵	۲۵

محمد صالح بن محمد
عبدالله بن محمد

محمد بن علی
کرمان ارگ
کرمان ارگ
کرمان ارگ
کرمان ارگ
کرمان ارگ
کرمان ارگ
کرمان ارگ

[illegible][illegible]

۱۰۰۰

مجلس ششم

۱۱۳۳۳	مجلس
۵۶۲۵	مجلس
۱۶۸۵۳	مجلس
۷۳۳۵	مجلس
۵۶۵۵	مجلس
۲۱۵۵	مجلس
۱۸۱۱	مجلس
۱۵۸۵۳	مجلس
۶۱۸۲	مجلس
۶۲	مجلس
۱۰۸۷	مجلس
۵۱۳۸	مجلس
۱۸۱	مجلس
۲۸۸	مجلس
۳۹۱۱	مجلس
۱۶۸۵۳	مجلس
۱۱۷	مجلس
۲۵۹۲	مجلس
۱۲۵۱	مجلس
۱۵۲۶	مجلس
۱۱۲۸۸	مجلس
۱۶۸۵۳	مجلس

۱۱۳۳۳	مجلس
۵۶۲۵	مجلس
۱۶۸۵۳	مجلس
۷۳۳۵	مجلس
۵۶۵۵	مجلس
۲۱۵۵	مجلس
۱۸۱۱	مجلس
۱۵۸۵۳	مجلس
۶۱۸۲	مجلس
۶۲	مجلس
۱۰۸۷	مجلس
۵۱۳۸	مجلس
۱۸۱	مجلس
۲۸۸	مجلس
۳۹۱۱	مجلس
۱۶۸۵۳	مجلس
۱۱۷	مجلس
۲۵۹۲	مجلس
۱۲۵۱	مجلس
۱۵۲۶	مجلس
۱۱۲۸۸	مجلس
۱۶۸۵۳	مجلس

شعب	۱۱۶۳
مهر	۸۵۵
نور	۱۱۵
دره	۱۳۱
دره	۱۳۱
مهر	۱۵۰
نور	۱۵۷۸

دره و نور

دره	۱۹۵
نور	۲۵۵
دره	۲۳۲
نور	۱۱۶
دره	۱۶۸
نور	۱۵۲
دره	۹۵۸

دره	۴۷
نور	۳۵
دره	۳۴
نور	۱۷۵
دره	۱۹۵
نور	۱۳۵
دره	۲۵
نور	۷۵
دره	۲۷۷
نور	۱۶۵

دره و نور

دره	۱۱۶۳
نور	۸۵۵
دره	۱۱۵
نور	۱۳۱
دره	۱۳۱
نور	۱۵۰
دره	۱۵۷۸

دره	۱۹۵
نور	۲۵۵
دره	۲۳۲
نور	۱۱۶
دره	۱۶۸
نور	۱۵۲
دره	۹۵۸

دره و نور

دره	۴۷
نور	۳۵
دره	۳۴
نور	۱۷۵
دره	۱۹۵
نور	۱۳۵
دره	۲۵
نور	۷۵
دره	۲۷۷
نور	۱۶۵

دره	۴۷
نور	۳۵
دره	۳۴
نور	۱۷۵
دره	۱۹۵
نور	۱۳۵
دره	۲۵
نور	۷۵
دره	۲۷۷
نور	۱۶۵

ابتدای ترقی اینم در وقتان خطای بسیار با مطالب عالی
محمود گشت و علم از درجه اعتبار رسیده و همه کس در سبک
حرار میخورد و علم میکرد با آنکه معرفش کمال ضرورت
داشت و لکن هیچکدام از اینها که خدمت آن میخوردند
صدد این بر نمی آمدند که از دایره کمالیت آن خارج نیاید
چون شخص به کمال وقت نپرداخته و فراهم آوردن ضرورت
تسلیمات تا خارج صحیح و دقیق بدست آورد و بعد از آن
مقی و وفایات بود در تمام جد اول تسلیم که بر کمال
بسیار ضبط و جمع آوری شده و اگر چه صحیح و دقیق نباشد ولیست
بر لزوم و اعتبار اینم و تمام معجزات و معجزات
که مطالب غیر معتبره را بدست می آید مطالب صحیح و دقیق
و ظاهر این خبر که وضع تسلیمات ممکن و ترتیب جدایش

نیاست بی سهولت و کین منعم شل بر معلوم شست
بر فراموشی چند که اگر کشف از انداخته و زرد یا عدلی
جدایش خبر پر کنده و شش خیل حاصل دیگر خواهد داشت پس
اینست که کشف باید اول بداند چه دستور العمل شنیده شود
برای تالیف تسلیمات و آنچه مقام باید تحقق و دقیق نماید
و چه مطالب را باید بدست آورد و باید بدینم حسب
تعریف و فایده علم تسلیم
بقای سید اینم که تسلیم از جمله علوم بدیهیه و با اوست
استقرار و تقریب آن که لازم هر علم جدید است و لهذا
باید کمال احتیاط را مستور داشت
بعضی گویند بر فرض آنکه تسلیمات بازاء وقت شست
حال است را از روی تحقیق ذکر کنند و بازاء وقت

تاریخ مملکت را پس از آنکه زمانه بعد از آن تاریخ باشد
تقدیم پاری به اعتبار شود زیرا که آنچه در او ضبط شده بر شون
مانند امور ثانیة در تغییر و تبدل است .

مطلوبان و شروط و دوزم نقش کیفیت و وجه تسمیه
جمیع بحب ختلاف زمان مکان مختلف شود پس در تحت
آوردن امور و حوادث ثانیة متغیره هر یک محال
محول ابردا که بر علم مستحکم و در دست انداز قرار بود
پس اگر نخواهیم در تمام جویب آنها بر اینم باید که لایست
بسیار و تصرف در محول این علم حاصل نمائیم تا توانم حرا
از باطل تمیز دهیم

مستند هر مملکت ذکر میشود و ذکرش صحیح نیست
وقت مشخص و در او بحث نمیشود هر چه در محول مطالبه کرد

باشد با حال مملکت بکلیه طریقی باشد که بتوان آن محول را
بعد بر سنجید و بوجهی بایف و ترکیب نمود که جمیع تاریخ ممکن
پس مرز شده بعلم آن بست میاید و بست که در هر مملکت
محقق تحقیق جستجو کنند در فقرات مطلوبه که مربوط باشد با امور
مختلف و آنچه صحیح و حق است می آید ضبط و جمع آوری نمایند
و در آنها حسب تامل نموده صدر و اعتبار بر که ام و تمیز داده
انقضات آنها را دسته دسته نمایند و در آنکه در تمام رادی را در آن
رویکشیده بدو لایحه و آنکار تا مرز عدل شده باید
هر سه طبقه مشابه باشد و الا فایده معنی برای بهره

استحکام که گفته بود برای آنکه شخص بکلیه مستحکم نویسد
و چون در اجلاس را تصور کنند و نباید در هر صحنی ترتیب داد و بدین
اصول محال را حسب مورد که در درسی مورد نظر است

و اما درمست

از روی این دستور عمل متوالی مطلبی بدست آرد که چگونه
احوال مملکت را موافق مقاصد عیله مطلوبه در آن دوره مشخصه
زان بپایان زد

چنانچه در این احوال تغییر می‌پزد و یکم خزان برکت است
اگر شخص گوید که جهش قدرت در درج شود که مملکت عهد
از روی محنت انجام پذیرد و البته محض راهند باید ثبت قدم
و بسبب تغییر و تبدیل احوال است بهت نرود و از این جهت
خطر نکند که از این مملکت نوسنم از من کمال میده مهر نرود
و اگر مقید شود باینکه احوال مملکت را باز نقطه مشخصه ضبط نماید
در مکتب خطی بزرگ می‌نویسد

وقت چنانچه در هر رسته عمل لازم است تا شخص در حقیقت آگاه شود

پس مستند صحیح باید مربوط به وقت مشخص نه از بعد از وقت

انجام که بسبب تغییر و تبدیل حوادث بودیه یکی می‌نویسد
را بعد از آن موافق این دستور هر یک از مملکت را مملکت است
ترتیب دهنه و چنان تغییر را وقت بوقت می‌کنند
مطلب و وقایع متوالیه مربوط به وقت می‌آورد که مصلحت
رسته امور می‌باشد مربوط تر به بعضی تر چنان رسته که مملکت
از از روی سبب و علت ثابت و محمولات آنها را سبب نمود
و در هر وقت مقام می‌باشد که هر روز آن و در وقت مکتب
که مصلحت بعلم حایب جهالت همه را توضیح میدهد
و اتفاق را یکی از صفی رفیع بر اندازد و یکی آن امور را
منطقه مربوط به حکمت ربانیه را شرح بزد و یکم بعد از آن که گفت
نامم قواعد را که مناسبت حیات آنها پس باید امور علمی بهای

مدرج که واقع می شود بقدرت ضبط ما می دانیم و از وقت روز روز
 و شب به آنها در رابطه با پیش از این در دست آوریم حیاتی از درج
 عالی و قوایه کلیه است که چشم پوشیده که گفتا می کنیم به این که
 حوادث را مورد عامه صحیح را درجه اول را برقام دفع و نظم
 ضبط کنیم و چنین در اول درجی از درج قوایه خوری دارند
با تکیه که یک از همگی معروف و متناهی است که سده
 این در دست چند قرن باید نزد ما هم میفرود می را
 داشته باشد که در تمام این مدت حیات درنگ کار کرده باشد
حال چون شش در امر تفاهت نامرکز می پند که چنین معلوم
 که در هیچ حکمت عقرب در چرخه در امور است و وجود و محسوس
 و ظاهر است و از آن روز که این وید در رابطه با این خود را
 و عالم را در مقام معرفت خویش بر آید نه مشاهده حسیست

نفس و دلت خویش که در گذشت بلکه در حقیقت از نوع دیگر است
 واقع در عرض است سده شاس که قبل از او بوده و در
 تحت و طبعی که کرده محشود بنی نوع این و از
 حال به نسبت همیش مدوشت ل که به نسبت
 مدت آمده این میوه برسد بمقام معرفت خویش بر یکا
 امور بهمه خیر از او به مطالب معقوله مدله شریع شده و در این
 که تحت و اتفاق را به تیره و خیل به تیره نزدیک است
 جمع حوادث و وقایع است و در دست قاعده در چرخه
 قاعده و اتحاد با پس چسبش را به طر شود و این نسبت به یکا
 محقق نه انکم عالم را در نزد اکثر مردم که انکس جامع در دست
 و خیال را به عالم دیگر است
 معرفت و آگاهی از علوم متعلقه به است و معرفت که به سده

هم چنانست و علم سبب که لازمه روح فاعله باشد باین
 در هر عصر هم چنانست و سبب که در سال مردم بوده زیرا که
 روح متعلق در حرکت است به آنکه در آنجا از قانون حرکت
 جبرها داشته باشد و بلکه در عصر بخیرال فاعله که هر
 به هر یک مربوط سازند و قایم را جمیع از وی گمانه تا باین
 خود عدل شرح در کتب معتبره

سبب که علم است که دارد آنجا می کند در هر نوع متحرک
 مربوط باشد باحوال جهات و اثرها را در او می کند که شخص
 است و این را در هر وقت است که با دقام ذکر شده
 باشد و صاحب بخیرال فاعله که پس اگر شخص متحرک
 عصر عصر نه سال **بال** چرا که سنین نسبت بحیات آدمی
 اقام دارند و قدر است چند سال که در آنجا حواشی

مرتفع شود و باقی ماند جز در شایسته

و قریب صحت است و بعد در احوال متعلق از قیام
 و موافق معتبر است بعد از علایق رتبه و منزلت
 و حواله و من گمان که بعد از این داشته اند و در هر حال
 رسیده باشد از روی قانون تقدیر و نخبه آدمی است
 و بعد از آن در احوال روی شایسته نموده است و بعد از آن
 دارند در رتبه و سبب بخیرال فاعله که در هر وقت
 تقدیرشان است باشد و بعد از این که در هر زمان
 که در رتبه و تقدیر هم سبب که حال در هر وقت
 رتبه در هر سبب است سبب که در هر وقت
 وجود آید بلکه جز معلوم تجزیه است و این مختصات است
 و بعد از آن اثر در حرکت قاعده دارد و جز در هر وقت

و هیچ خنجر نهد و بخت نبرد و هم خفت بجهت بعد از آن
و هکس بر و زمان بر پا شود و بعضی مقصود را بکلی طرد
و قرار داد و بنیان

و اکنون مرتب شده به چند فصل که سبک آتش است
مهر و آیم مقبض است و با وجود این سبک خوب است
که در هر چه که لازم و شرط هم را خوب یافته است و مطالب
مهر و غیره را در آن ترک نموده بکلی مطالب هیچ و فتن
بست آمده ضبط نموده است

مهر و سبک است به جهت جزا و حال است باز و تدریج نموده
و چون ملت در حرکت اعمال سبک اثری در حرکت
باقی میکند و در تفرقه و تفرج است می آید و سبک است
ملک باز و ملان تا به نفس صحت است از امور ملت

مهر و سبک است در جمع زحمت بهر است
و بکن چنین و قدره وقت و حال ضبط شود چنان
مهری خواهد داشت اگر سفر داشته و نتوانیم بهیم از راه
و دیگر که باز و تدریج و دیگر یا ماله و دیگر ضبط شده
چون که در خیال ما قدر هیچ چیز معلوم و وضع نموده و خبر بهای
چون سبک است هم بکلیت جماعت از صفت امور است
مهر و در شت به ضبط شده و در تقایس این موارد و بهر حال
مهر و است آورد قاعده را که وجود و باقی آن را
سبک است و هرگاه سبک است هم گمانا شود میتوان در روی
آن مطالب بهر سبک را تعیین نمود و میان این دو هم تاچار
لطفه تلقای است زیرا که در راه محققه برای و سبک
مقصود

بعضی گویند سید محاربت از بعضی در شایسته که باز در
تاریخ مشخص ضبط شود و لکن از تعریف ناقص است و جزو
از کل خفته و نامشروع است سید و غنی است و غنی نام
چنین است که اوست آدمی چون انوشیروان است و لکن
جزا را برانگیزد هم را در دست داریم و وقت رفتن کاهن
میون و چنین جزا را برانگیزد و چنین حال سید که عجب
در میان همه دو و هر که اندر تاریخ ترانید میون و میان
تا به حدی متداول است برای بعضی امر و در تاریخ
و بعضی ترتیب میبندد که موال بهر گویند و آنرا سید

222

برای خدمت بود بخدمت لایحه را ذکر کنیم تا راه و مقاصد مستقیم
بیست آید معلوم شود و باید که برای هم مرتب شود چه در حال
و چه در مستقبل

مطلب نخست از امانت مدیر مردم بکفایت و کفایت
نه از روی بصیرت و قانول و بهر درستی و تحقیق و کفایت
و قدر و جمعیت و کفایت و احوال و دولت و کفایت و کفایت
آن بوده اند و اگر کسی است این باشد که خدمت و کفایت
و جمعیت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
وضع اعلام جدید است

بیرن است که کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت

در این قوه هر دولت را عدد و شش می باشد و چون مقصد
شد بهای به دست قدری که هر دولت و در تصرف و در
حساب معلوم شد که نزهت بخاری نموده اند از وقت خیال
چنانچه در بحث و درین است که کفایت و کفایت و کفایت
مردم را

بجمله حاکم و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
طال و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
بسیار همه منوط بقواعدی است که بکلی ترک کرده اند و در
نموده اند حال باید بر اینم و متوجه است و امور را که باید در
انها تحقیق نمود تا بهر اوقات خود را صرف کنیم و خبر
همه که برای احوال ملت و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت
متول امری شد که راه نزهت ملت از آن تنها شود

چونکه باید از آن امور استخراج کرد قواعدی را که چگونگی وجود
علت منتهی بر آنها باشد حق پنجم بعضی گویند مستلزم است
که در ادعای بحث می شود از امور تنها قواعد تغییر و تدوین است
از روی اعداد و مشاهد

چون مدعی نیست که هم مستلزم صحیح منتهی تاکنون باشد
آن حال بهتر این بود که نفس آگاهی از احوال و امور
محل پذیرد که خواننده تنها با قواعدی را که مبنای ظهور
آن احوال و امور باشد و لکن به قدر که رشته طویل از حد
دست آمد بتوان مسلمات جزیه را به دیگر بنحید قواعدی
تنها ط نمود

چون نفس صحیح امور ثانی را قوت می کند و در حقیقت از
معلوم نماید که چه حکم ظاهر غیر منظم باشد حق ششم
باید

باید اینها است باید معلوم شود که چنانست که از حد
تفاوت محض باشد و هیچ ربطی به دیگر نداشته باشد و در هر
حد و شش اینها چنانست که را بر یک کند و در هر حد
عدید و حکم ثابت باقی موجود است

و لکن شرط اول استدلال آنکه نفس تو به بصیرت می بیند و تفحص
رشته های عدیده امور را بر این معلوم شود که جداول عدد و نفس
و کلیت و وقایع بزرگ دارند اول آنکه از روی آنها جدا جدا
و جدول است با و در نفس است می آید و جدا جدا چون آنها
به دیگر بنحیم تا قول حرکت تغییر است تنها ط نمود و در هر حد
در مسلمات است و لکن در نفس امور را که به ترتیب
واقع شده اند سند مربوط را بر رابطه ثابت قطعی است
ترتیب طبیعی می تواند از آن در هر حد است و در جدول است

و از آنست که سبب علت ظهور شده از قیام بخت
 انش اگر بخواهد در مؤثر تصرف کند مکتوبت که در ثانی
 و چنانست و مؤثر بخت و اثرش باشد بهیچیز نیست که
 در یکد و معلق شده باشد بقاعده و طبع و مربوط شده بعلت اول و بار
 غفلت و دریم بهیچیکت نیست تغیر و جملد ف در آن قیام
 و سبب است بجلد آنکه برسد به درجه کمال در باب این غیر نظر بر
 خود منظور دارند به تغییرت بودند در اوضاع و قیام
 خواهد شد

مصنفین معتبر نوشته اند که اعمال سبب است مؤثر است بعد از تغییر
 نیز از روی قاعده و بقاعده و طبع و بار

این کلام مؤثر را اثر می گویند و اول گویند مؤثر و اول سبب
 است و اثر تا چه قدر در مرتبه باید منظور شود و آنچه در

و طبع و آن در قیام و آن معنی ثانی بقاعده که در بخش
 معلوم است و باینری و قیام خطای در خط در ذکر نموده و کنگ
 تا چاریم در خیر آن

و طبع در هر رشته اندام و باین معنی است که مجموع مقادیر معلوم
 قسمت غایب بر عدد و طبع و این و طبع و قیام در نفس امور و
 مرتبه است و ظاهر است که هر چند عدد در هر رشته و اول طبع
 و مبین نظر باشد و طبع در معنی و غنی باشد باید چهار نمود و
 متبیه شود به خارج قیام که بست بیاید بعد از جملات مقادیر
 غیر متبیه اگر چه نظر بطبیعت از این جنبه باشد و باید کمال
 در از قیام که اول بست میاید تا عمل نمود و اگر مرتبه
 تغییر کرد و رسید به حاد و متبیه که بقیف اول سبب
 این است که در مقام تغییر و ترتیب امر کمال مطابق کند در

امور تغیر پذیر غیر مربوط میوان خوانید که تنها با خود مشروط بر آنکه
 این امور بدقت رسید که شخص به پیشه و زردی بصیرت یافته
 نه به پیشه بنا بر آنکه مقصود تعیین قدرت آنها باشد زردی مدتی
 بین آن و فنی است که بتوان از زردی و لیست آنها نمود آن
 اعمال مفصله شخص مد و نفوس سایر امور مملکت شدت
 مملکت و انواع اراضی مرز و غیر مرز و در مجموع مملکت
 پیش آن و بعضی در مملکت متفق شده اند تا یکی را که از
 حال آنها بفرود و در مملکت فرزند برادر و دوست
 دارند و مورد اصرار صحیح و کامرانی تنظیم امور را در این
 نظر نموده بر آن تهاست مقصود است

اینست که در مطالب و جمع آوری همه در یک محروم و طاهر
 اعمال است که در این حال با فنی جدید و در دست
 اینست که در این مطالب و جمع آوری همه در یک محروم و طاهر

اینست که حیانت بنده شد و پیش از روی نرفته اند و بکنج خجسته
 این حال ممکن نیست اگر قافله که در هر ملک تقدیرین محمد تغیر
 میشود و در آن دول مملکت مکانیه در تهاجیت مضطرب و
 بیکه مطالب معینه را در بد تصرف خود آورده اند و
 قدرت تمام در بد آنهاست و اگر متغیر نمی شدند که تهاجیر
 و مطالبی در حب الامر هر دولت جمع آوری شده لازم است
 برای همینان قب و بیا و تهاجیر دفع و در مملکت
 که در زیر دولت زرد هم پیش و فرزند اول شخصی است که
 این نکات را متفق شده از تهاجیر است و بعد از آن هر روزی
 که با حال وقت و در حرفها خطا می نمودند متفرختند
 و به تهاجیر و دفع و تهاجیر نمودند که نظر به مملکت در این
 حین در میان مد و جد است و در حقیقت که در این

۱۹
به وجه مکنش به مردم را از ان اکاپند

و اکنون این قبضه و دستور در همه جا محمولست و دول مقصد
مستقیم از انرا متابعت نموده اند فلذا مطالب مستقیم
روی مکتب نهاده و نزدیکیست بمقام مکتب

تحقیق مطالب مستقیم و نشان در جمیع ممالک در دست
و نظر باس گفته باید مفاصل را محکم و دغدغه و جهل زد کرد و در آنچه
باید ابهام چنانچه شایسته است چنانچه بیاری نیست کیفیت
تحقیق در صدر اکسیت بدل نموده و انوقت که در اول
معدیه مانع نزاع مکتب و در بیان رجا با مستقیم
خاصی نشان رد دهند که وضع در تیش بود و دستور هر عام
نمود و بسبب اختلاف یکدم و عدم مقیاس و عدم
مؤلفه باید که امر را در حد و مؤلف باشد

در مکتب مکتب دولت جمع مقصود را برایت شمرده اند
با خود احوال مستقیم نموده و با خود و با خود و با خود
راه رفته اند و در مکتب دولت جمع و در انجاها و در همه گوشه
که مستقیم نامی مقصود رتبه دهند و جمعی دیگر با رتبه
جمع انجا را در دست نموده با یکدیگر مطابقت کنند و در انجا
نموده اند چنانچه

کجا در تحقیق در دست مستقیم و در دست مستقیم و در دست
باید شمرش به پنج مطلب اول حقیقت دوم قلمرو دولت
سیم احوال دولت و تقید از ان چهارم احوال است
در مکتب و تجارت پنجم اخلاق و مذاهب و تربیت عامه
مستقیم و یکمیش ازین تقید داده و احوال مستقیم را چنان
مطابق نموده اول است قلمرو دوم حقیقت سیم در حقیقت

بالحمد للہ انوار آفاق امور ملت ہند میں پھر درخشاں ہوئی

3743

سستی است بر چند نوع است اول صفا و استسکاست
که تغلق نیز و جز شعبه از آن در احوال است و در بعضی سستی است
منزله که گوئیم سستی از پیش و ترقی تجارت و دین حاصل آن
استسکاست که تغلق و در سستی شخص یا تاریخ شخص و در او
و اگر نشود جزا و مستقلة بطریق مشخصه یا امور نظایه باز و وقت
سبب این دو نوع سستی است ماخذ سستی نبینی است که در
مردم می کنند تا بجای را که در اوقات مختلفه در و در است
مختلف است آمده و این دو نوع نیز چند سستی است
و آن سستی است جدول فائده و در او هنوز جز چند فقره
جزی در دست و سستی بر احوال سنی نوع آن

مراتب الجمع و دیگر است که در این مقام مطالبان باید
که لایق وقت ضبط شده باشند تا بتوان بر طبق
در آن روی قانون ترتیب ملت را بدست آورد
و چون این مقدمات معلوم شده چند نکته در خصوص این مقدمات
بجای می آید که مردم در این شهر اعتقاد کرده باشند
عجیب و راه غریب مسدود و غیره و غیره و غیره و غیره
و در حقیقت که باید در این مقدمات مسدود شده و راه شده
معروف به حساب نیست و آن شدت بر تواند تعیین
شرط و مورد آتش بقیه است بقیه الی الله
بقیة انان و طرز زندگی و ترتیب جاد و فکانش
و فراموش کردن در این قطب معلوم افلاق و غیره است
و آن مقدماتی که مردم در این در این مقدمات و غیره

صحیح است و دیگر باید دانست که چه نوع جمعیت است و در
در خصوص راه و باب ترتیب وقت و ترتیب
ستادین متاخر هر دولت را در مد و ثامن می آید
یعنی در مد و سپاه و متاخر نه بایست و نه بعد و جمع است
که در مملکت متوطن باشند مطلقا بلکه بعد و ثامن که در
دسته باشند و در حفظ و حرمت مملکت و در امور مصالحه و ثامن
که در نزدی تجو بات مدیده و صنع و مخترع چیزهای تازه شده
پس از این در طفلان که متوفی شوند قبر را که بر سره بنشینند
ایشان جمعیت معینه محبوب شوند بای ای که باب متاخر شوند
برای دولت با حیات شریف و جمع خارجی که برای
حفظ آنها ضرورت است بعد از آنها مفقود می شود و این عاقل
نه تنها باب خزان و اندوه زیاد شود برای شخصی که

علاقه با آنها پیدا نموده اند و همان بسبب که بعد از آن اظهار در
 باب ششم بجهت باب فقر و در پیشانی و برای آنکه می بیند
 محروم شده اند از امید می که با آن فقر داشته اند پس
 دولت و دولت در کثرت مدد اشخاص با مکر و پیرایه
 و در مدد و در باب حرف و صنایع و هنر و صحرای
 آنچه که گفته بود برای اثبات آنکه باید عقیده بشماره
 آوردن باب بشمار مدد اشخاص طویل العمر مدد آنها
 که امروز متولد شده و فقیر است بعد با مرافق و غیره
 می شود در دو مملکت ممکن است مدد نفوس برابر باشد
 در حیث لغت لاجل هدف و شهر باشد چنانچه در یک
 تولید و تناسل و مرگ و وقت زیاد باشد و در دیگر خرد
 بسیار بگیرند از اشخاص که مرده اند و با ایشان کار است

که حیث میان این دو ملک مقدر است
 و از آن تاریخ که مردم در طلب مدد اشخاص که در فقر افتاده
 اند در طلب مدد آنچه متولد شود جمع اند و بر علیه که فقیر است
 بقدر معبر و نه برای بکسر تولد منوخ گشت و همیشه میزان محبت
 مقدر در موهبه و لولزم زندگانی است پس در غیر از رده که بیشتر
 مدد نفوس متولد است با فراش قوای که محسوسه مملکت به خط
 انبساط و این بان قوی باشد
 و در طرف مقابل طریقت متوسط بقای آدمی میزان است
 که مدت در امور تربیت و ادبش داده اند و مستطیع بقا
 حیات و حیات نقیضش پس از آنکه در آنها ذکر کنیم مقدر
 میگوئیم که بهترین حالت رزق بخت و قبل بریت هر اش
 طول مدت متوسط حیات است و با بطور ثابت و چون این

در خصوص من که در این عالم شایسته از علم شرط ابرو است
در اینجا آوردم تا معلوم شود که بچه نسبت رتبه نموده اند

سنین هجری	عمر شریط
۱۱۸۶	۲۳ سال و ۶ ماه
۱۱۹۹	۲۵ سال و ۶ ماه
۱۲۱۶	۲۹ سال و ۹ ماه
۱۲۲۱	۳۱ سال
۱۲۳۷	۳۱ سال و ۶ ماه
۱۲۴۲	۳۲ سال
۱۲۴۷	۳۳ سال
۱۲۵۲	۳۳ سال و ۹ ماه
۱۲۵۷	۳۵ سال
۱۲۶۲	۳۶ سال

باقی ذکر شد که معصومیت در ضمیمه حیات نظر بر وجود
و بواسطه حیات موجود می شود و اینها امور زمانه انجام
میگیرد و جز بعد از گذشت در بیان حیات و جمع مطالب
نمی توانست برسد به حیات و همانکه موضوع این علم

حیات است و در آن عالم در باب علم حیات که نوشته اند
که جمیع قوت و بصیرت و دولت است و در باب و فضل
در علم حیات در اثبات همین علم است و بیکدیگر باید فهمید که شرط
جمیع حیات و بر وفق چه تا عدد روی به رتبه و در آن
مینه و اگر چنین تا عدد صحیح است اما به تفکیک این است
تا نماید بکلیه از آن برگردد و جهاب نیز نه میایی که لازم است
مانند پس گوئیم که این متن بر تفسیر و تفسیر جمیع مطالب است
که شمس در این زمین تیره در صد و تحقیق حیات بر آن عالم
که که در عالمی تا فرس نیست اول شخصی است که بطریق خود
عدد و تحقیق شده حیات را به اگر چه در زمان در شرط و بعد از آن
و در آن زمان قدیم تا زمان عالمی تا فرس حیات با یکدیگر شده
نموده اند و تحقیقات کرده اند و هرگز از آن اطلالت و

ترتیب این عقیده است که جمیع در اودار

۲۵۰۰ ۱۷۵۰ ۱۵۰۰ ۱۲۵۰ ۱۰۰۰ ۷۵۰ ۵۰۰ ۲۵۰ ۱

سین بنیت

۱۵۶۰ ۱۱۸۰ ۶۲۰ ۳۲۰ ۱۶۰ ۸۰ ۴۰ ۲۰ ۱

ترتیب مکتبه از دوز بنیت

۹۰ ۸۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱

و در هر مورد بعد از تفحصی است سال بنیت حسب آن در هر
دومیت و سالی پیش به بعد و یعنی که جمیع است و برابر
مقدور از دوز بنیت و در هر نفس که جزو از سی عدد قدر خدای است
این بود تا عدد مائوس و در هر جمیع و تا آنکه شاره کرد
که تا دوش طریق است مقصود به این بود که از دوز بنیت
زیرا که هر مکتبه پیش است که جمیع را میسازد
انقدر که با انداره تا دوز که از حد از دوز

و یعنی باید بر مائوس ابرادی رفت که تا سده شش از دوز بنیت
یعنی آنکه هر که جزو از دوز بنیت است در شایسته مالی بنیت و
بیان آنکه سبب عدم وقوع عقیده موانع است که در بیان عدم
موجود است و برادی شایسته اینک چندین بار و شمر آورده این
برده نوعی از نوعی را مایه خوانده و نوعی را مایه

موانع نوع اندر موانع مال اندر مردم ۲ باب عدم تولید و
موانع نوع تا موانع از دوز بنیت و جمع و شال است که سبب
چندین موانع مایه نیز بود و نوعی و مربوطه به دوز بنیت
نوعی بنیت و نوعی عقیده تا مائوس و جمیع و دوز بنیت
در دوز بنیت و موانع تا مائوس و جمیع و دوز بنیت
مال اندر آورده و موانع مایه عقیده و موانع مال اندر مردم
که مردم مکتوبی آورده تا تا هر مکتوبی باید و شال بنیت

معونه و باب شست و باب هفتم ان طفل غیبه شیر غنقه است
 موافق با تبه و موافق با تبه لغایه و تبه ن در و دیگر لغوی
 در موافق با تبه عقیده است و در هر دو غنقه لغفا و قدر تا شش
 در تحت بنی نوع ان خج شیر در غنقه لغوی است و نیز تا شش
 که لب ان باید منظم شود و بعد از ان وضع دیگر کول شود بنی موافق
 تا تبه در ان می که موافق لغایه را معمول دارند و باب سیم و رفع تبه
 کثیر لغوی شده و ان می که موافق عقیده را منظور دارند کثیر لغوی قیاح
 می شود و بن بود غنقه تا لغوی و کثیر هر که حکمیت که بنی نوع موافق
 دستور لغوی صعب را که در قرد و دوده خنچه خوش و دوی به
 لب و لغوی است و کثیر تا لغوی موافق که لغوی خود تبه بنی
 بنی نوع ان در هر بنی لغوی می شود مشروط بر آنکه لغوی
 در دود لغوی لغوی تا لغوی و تبه بر این لغوی تا لغوی

مشابه است و در از روی تبه لغوی و رفع ان لغوی و کثیر لغوی
 لغوی خنچه موافق انجا به بنی موافق کثیر لغوی لغوی لغوی
 چرا که هرگاه جدا جدا لغوی تا لغوی لغوی لغوی لغوی
 در لغوی را می بینم که در خنچه لغوی لغوی لغوی لغوی
 لغوی لغوی خنچه لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی
 و در لغوی لغوی لغوی تا لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی
 در ۱۲۰۵ تا ۱۲۶۷ لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی
 در این دو لغوی ۱۲۳۶ تا ۱۲۵۶ لغوی لغوی لغوی لغوی
 برابر شده و در ۱۲۳۶ تا ۱۲۶۷ لغوی لغوی لغوی لغوی
 برابر و لغوی معونه لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی
 لغوی لغوی و در لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی
 که لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی لغوی



تقدیمی حسن حسینی مجیدی
کتابخانه مجلس شورای ملی
آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی

